

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به روایات قرعه و مسئله قرعه مطالبی که پیش ما هست یا مطالب بین اهل سنت. یک نکته نهایی راجع به آن حدیثی که حضرت امیر رجم می فرمودند باز یک توضیحی عرض بکنم، آن مراد جدی آن مجموعه روایات این بوده که حضرت امیر سلام الله علیه اگر مسئله ای برایشان پیدا می شود که به قول تعبیر روایت در ظاهر کتاب یا در سنت نبود حضرت امیر سلام الله علیه رجوع به قواعد فقهی، قواعد اصولی، قواعد استنباط نمی کردند، خود کلمه استنباط در لغت عرب نبط یا استنبط آب را از چاه بالا کشیدن، اصطلاحش در اصل لغت این است، آن وقت چون غالبا با دلولی بوده، طنابی بوده آب را بالا می کشیدند. این ها اصطلاحا به کار بردند برای فقیه که در مقام استنباط قرار می گیرد یعنی توسط کتاب، توسط سنت یا قیاس یا اجماع حکم را از چاه بالا می کشد، به اصطلاح مثل این که آب را بالا می کشد، این در حقیقت مراد این روایات این است که حضرت امیر احتیاجی به این کار نداشتند، به اصطلاح مستقیم از خود چاه آب می گرفتند یا به قول حالا اصطلاح امروز مستقیم خودشان را در چاه می انداختند و آب را بر می داشتند، احتیاج نبود که طنابی، وسیله ای، کاری در اختیار ایشان باشد و به عبارت دیگر مراد جدی از این روایات مقام عصمت است که به حساب الامامة عهد من الله، مقام مقام عصمت است، اصولا در دنیای اسلام این بحث مطرح بود به طور کلی همچنان که به اصطلاح آقایان کل ما بالعرض لا بد أن ینتهی إلی ما بالذات، در مقام این جور امور اعتباری و غیر اعتباری حقایق قرآنی باید به یک چیزی برگردد که معصوم است، باید برگردد به یک چیزی که خودش فی نفسه دیگه مستحکم است نیازی به غیر ندارد. به طور متعارف در دنیای اسلام معصوم قرآن و سنت بوده به طور متعارف، سنت رسول الله حالا یا می خواهد به وسیله صحابه یا به خصوص عترت بیان بشود، این به طور متعارف در دنیای اسلام.

عرض کردیم در زمان دومی که با مسائل جدید فراوانی روبرو شدند برای حل مشکلاتی که فکر می کردند که در قرآن و سنت نیست خب طبیعتاً باید به یک معصومی بر می گشتند طبق همین قاعده که بود، در ذهن این ها معصوم عبارت از درجه اول اجماع بود یعنی این ها با رجوع به اجماع بین صحابه یا بین اهل حل و عقد سعی می کردند به یک نکته قابل اتکا، به یک مقام عصمت برگردند و بعد ها هم خب دلیل پیدا کردند که لا تجتمع امتی یا و من يتول غیر سبیل المسلمین که به این آیه مبارکه تمسک کردند، من عرض کردم کرارا که در دنیای اسلام ابتدائاً به اجماع یا قیاس عمل کردند بعد دنبال دلیل افتادند نه این که از اول دلیل بود مثلاً پیغمبر فرموده بود که مسلمان ها بعد از من به اجماع برگردید، نه عملاً اول برگشتند بعد دنبال دلیل پیدا کردن بودند، و عرض کنم که یکی هم خواهی نخواهی مسئله ای بود که مجتهد و فقیه و حاکم با فضا سازی به اصطلاح بنده یا قیاس به اصطلاح خودشان یا رای به اصطلاح خودشان سعی می کردند برسند، این خود قیاس را هم سعی کردند برای آن یک نوع عصمت قائل باشند و با رجوع به آیه مبارکه مثلاً فاعتبروا یا اولی الابصار مثلاً معتقد بودند که خداوند دستور داده ما عبور بکنیم، این فاعتبروا یعنی از آن چه که ما الان موجود داریم برسیم به آن چه که در اختیار ما نیست یعنی به عبارت آخری اگر مطلب مجهولی آمد که جایی نیست با همین دلایل موجود خودمان را برسانیم به آن که دلیلی در دست ندارد، مطلبی ندارد و لذا سعی کردند این عصمت را به قول خودشان، به قول بعضی از این اهل سنت نگاه می کردند برای اجماع یا امت قرار بدهند، دیدم یکیشان نوشته که ما عصمت را برای امت قرار می دهیم و شیعه برای امام قرار می دهد، فرق ما این عصمت را برای امامت قائلند ما عصمت را برای امت قائلیم.

پرسش: روایتی که ید الله مع الجماعة یا لا تجتمع امتی علی الخطاء

آیت الله مددی: ید الله مع الجماعة که برای بحث اعتبارات قانونی است، لا تجتمع علی امتی علی الخطاء به اتفاق همه شان ضعیف السند است، ارزش تمسک ندارد. عرض کنم خدمتان که بیشترش به آن آیه و من يتول غیر سبیل المومنین، از نظر قرآنی به این تمسک کردند لئوله ما تول.

علی ای حال چون نمی خواهیم وارد بحث اجماع بشویم نکات فنی را

دقت بکنید و لذا این بحث تدریجا پیدا شد که یک مقامی را به عنوان مقام این هم در پراتز به عنوان مقام عصمت و معصوم باشد، یک مقام هم به عنوان حجت باشد، این دو تا را با همدیگر فرق گذاشتند یعنی فرض کنید آمدند گفتند فرض کنید رایی را که مثلا دومی می گوید، البته عده ایشان که دومی را به قول خودشان محدث می دانند، حدیث هم نقل می کنند که مثلا خودش حقایق را تلقی می کند یا مثلا سومی، راجع به سومی نگفتند محدث، کسی را که این می گوید این روی حجت می گوید یعنی روی شواهد، روی مراجعه به کتاب و سنت و اقوال صحابه و سوال کردن، این را اسمش را حجت گذاشتند اما راجع به مقام رسول الله عصمت قائل شدند، این در بین دنیای اسلام تدریجا جا افتاد که بین این دو تا.

البته چون دیگر حالا این مطلب را عرض کردیم در دنیای اسلام به طور کلی آرای مجموعه حساب بکنیم عده ای برای خود رسول الله هم مقام حجیت قائل بودند، روی کتب اصول اهل سنت در بحث اجتهاد اگر نگاه بفرمایید این را دارند که آیا هل کان النبی یجتهد أم لا؟ عده ای معتقد بودند که خود رسول الله هم اجتهاد می کند. این اگر گفتند رسول الله اجتهاد می کند یعنی حجت، اجتهاد یعنی حجیت اما اگر تلقی وحی می کنیم عصمت می شود، فرق این دو تا با هم این است، این مطلب پس بنابراین عده ای به این تصور که کلا حجت است حتی رسول الله، و عده ای هم به این تصور که کلا عصمت است حتی غیر رسول الله مثلا من عرض کردم ابن حزم تصریح می کند در الاحکام که اگر حدیث صحیح السند باشد حدیث صحیح السند مثل آیه قرآن است، تصریح می کند نه این که خیال بکنید مجازا است، و لذا می گوید حدیث صحیح السند مشمول این آیه می شود إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون، ذکر هم جزء حدیث صحیح السند که یرویه ثقة عدل عن مثله إلى آخر الاسناد من غیر شذوذ و لا علة، این هم حکم قرآن دارد و این مطلب در تاریخ بوده، همین الان هم نمی دانم مطلعید یا نه، کاتولیک ها به اصطلاح مسیحی های کاتولیک پاپ را معصوم می دانند، البته این از اول نبود، حدود هزار و ششصد سال است که در تفکر مسیحی یک جلسه ای گرفتند بزرگانشان و عالمان تراز اول، تصادفاً آن جلسه در حیره نزدیک نجف بود، آن جا تصمیم گرفتند که پاپ معصوم است و خدا او را انتخاب می کند لذا اگر یادتان باشد این پاپ قبلی یک نامربوط هایی راجع به اسلام گفته بود عذرخواهی هم نکرد چون با عصمت پاپ نمی ساخت. غرضم به هر حال این تفکر در

.....

دنیای اسلام هم بود لکن آنی که شائع در دنیای اسلام بود تفرقه بین عصمت و حجت بود یعنی اختلاف اساسی ما با آن مثلاً اهل سنت یا با خود زیدیه در حقیقت نکته اش این است فرض کنید ما امام صادق را با معاصر ایشان در مدینه فرض کنید مثلاً مالک قابل قیاس نمی دانیم چون مالک را بر فرض هم درست باشد حجت است یعنی مالک هم خودش را حجت، تمسک به حجت می کند، این حدیث فلان از فلان، اما امام صادق که می گوید عهد من الله احتیاجی به این ندارد لذا امام صادق نمی آید بگوید حدیثی فلان عن فلان، این نکته اساسی این است، یعنی نکته فرق اساسی این است که در بین ائمه علیهم السلام با ان هایی که اصطلاح امام برایشان می گویند این نکته اساسی این است که در آن ها مسئله حجیت مطرح است، در مورد ائمه سلام الله علیهم اجمعین مسئله عصمت مطرح است، آن وقت در این روایات و همین روایتی که الان شما دیروز خواندید، از زید که وقتی با سوره ابن کلب مصاحبه می کند آخرش می گوید إن قلت بذّا فإن کتب علی کان عنده، یعنی ببینید زید باز دست از تفکر خودش بر نمی دارد، می خواهد بگوید امام عصمت ندارد امام هم حجت است، فقط فرقی این است که یک کتاب هایی مال علی پیش ایشان است پیش من نیست، یعنی سعی کرده و تعجب است معلوم می شود که سوره ابن کلب نتوانسته خوب درک کلام زید را بکند، تعجب است که سوره به ایشان جواب نداده، او می گوید کتب علی عنده یعنی باز هم می خواهد مسئله حجیت را مطرح بکند، باز هم می خواهد مسئله این که امام عهد من الله، زیر بار این تفکر نرود، دیگه امام صادق هم مثل من، فقط امام صادق یک مقدار از نوشتار هایی از پدرشان، از خاندانشان، از علی رسیده دست من نرسیده، دست ایشان موجود است و إلا هر دوی ما به اخبار عمل می کنیم. ایشان به آن اخبار عمل می کند من به این اخبار.

آن وقت لذا در آن روایتی که از علقمة ابن محمد حضرمی که دعای علقه معروف است و ابی بکر برادر ایشان آن جا را، آن دو بزرگوار بحث روی امامة عهد من الله آوردند که زید می گفت من از پدرم حضرت سجاد نشنیدم امامة عهد من الله، آن ها هم با کمال شجاعت و قوت گفتند پدر شما صلاح ندانست به شما بگوید اما جعفر ابن محمد به ما فرموده امامة عهد من الله و ما این را قبول داریم که امامة عهد من الله

پس مراد این بود، حالا این تعبیر در سیری که شما خواندید معلوم شد ازش تعابیر مختلفی شده، یُوَفَّق و یُسَدَّد در این عنوان، در عنوان های دیگر محدث داریم، نکتم فی القلب داریم، سمع بالاذن، تعابیر مختلف است اما تحت این عنوان که لیس فی الكتاب و لا فی السنة تحت این عنوان توفیق و تسدید داریم، الهام من الله داریم، رجم هم داریم که روایت عبدالرحیم، رجم خودش خبر می دانید پرتاب کردن است، رجم می کنند، زن را سنگسار می کنند یا مرد را، رجم به معنای پرتاب کردن است یعنی امیرالمومنین سلام الله علیه رسماً و مستقیماً به حقیقت وحی می رسد، احتیاج به این قواعدی که شما می گوئید ندارد، احتیاجی به فضا سازی و حجیت و کلام صحابه و اجماع ندارد، آن راه هایی که قبلی ها رفتند ندارد و لذا هم یک مورد شاید در میان اهل سنت نقل شده که مثلاً علی ابن ابی طالب از یکی از صحابه، در کتب ما که اصلاً نقل نشده، اصولاً نقل نشده که امیرالمومنین به کسی مراجعه کرده باشند، در یک مسئله ای از ایشان سوال بکنند، عملاً نقل نشده و این تعبیر حضرت هم در نهج البلاغه هم یک تعبیر آخری است از این مطلب که نحن صنائع ربنا و الناس صنائع، ما مستقیم از خدا می گیریم و مردم هم از ما می گیرند و این تعبیر دیگری که در همین کلام معروف به خطبه شقشقیه از حضرت هست ینحدر عنی السیل یعنی فرض کنید شما یک نهر بزرگی را هم تصور بکنید این نهر آبش از کوه های مختلف جمع می شود، امام می فرماید من همان خود کوهم، من دیگره نهر نیستم که از جاهای مختلف، من آن قله بلندی هستم که در حقیقت اولین آبی که از آسمان می آید روی همین قله می آید، از این قله به زمین پخش می شود، اشاره به همین است، تمام این سیلاب های معارفی که انسان ها دارند و در رشته های مختلف این ها را من مستقیماً از مقام غیب اخذ می کنم

آن وقت این تعبیر در این روایات سه تا تعبیر آمده، تصادفاً فکر می کنم این تعبیر رجم یا قال برجم، قال برجمه تعابیر مختلف شاید به یک معنایی لطیف تر باشد، احتمالاً تعبیر خود عبدالرحیم قصیر باشد چون مادام از سه تا راوی سه تا تعبیر داریم یعنی از سوره ابن کلب در دو روایت و از محمد ابن مسلم حالا به حسب ظاهر در سه نسخه ای که نقل شده و از این آقای عبدالرحیم قصیر در هفت نسخه ای که نقل شده این سه تعبیر بتوفیق و تسدید و الهام من الله و رجم، این تعبیر رجم به نظر من شاید یکمی لطیف تر هم باشد نه این که مشکل دارد یعنی امام مستقیم، این طور نیست که یک واسطه ای باشد احتیاج به نکته ای باشد و لذا اضافه بر این که آن

تعبیر ساهم، البته ساهم را هم احتمال می دهیم چیز دیگری بوده مثل تیری که پرتاب شده، سهم به معنای تیر هم هست، به معنای قرعه

نبوده، مثل تیری که پرتاب بشود، احتمال می دهیم نکته اش این باشد، این هم راجع به توضیح حدیث

پس مراد امام سلام الله علیه مقام عصمت امیرالمومنین است نه مقام حجیت و اصولا امیرالمومنین را با بقیه صحابه نباید قیاس کرد که

آن ها خودشان به تعبیر خودشان به حجت بر می گردند و بعد هم در روایات ما این مطلب آمده یعنی در خود روایات ما هم آمده.

انی تعبیر صنائع ربنا هم احتمال دارد، حالا من چون الان نمی توانم بگویم احتمال دارد اشاره باشد به آیه مبارکه چون در قرآن در

مورد حضرت موسی سلام الله علیه یک تعبیری وارد شده که درباره بقیه انبیاء کلا وارد نشده و آن تعبیر به اصطلاح و اصطنتک

لنفسی، این تعبیر در قرآن راجع به هیچ یک از انبیای الهی وارد نشده و اصطنتک لنفسی یعنی من تو را برای خودم ساختم، آن وقت

امام سلام الله علیه می فرماید ما هم همین طوریم، ما هم صنائع ربنا، ولو آیه مبارکه راجع به حضرت موسی سلام الله علیه است لکن

ما هم در حقیقت همین طوریم، ما هم صنائع الهی هستیم.

پرسش: در یک روایت هم هست که و الناس صنائعا، لنا ندارد

آیت الله مددی: آنی که الان در نهج البلاغه است صنائعا است

این هم راجع به این قسمت که حالا به ذهن رسید که یک توضیح مختصر و اما روایات قرعه در بین اهل سنت، عرض کردیم که در

مسئله عتق در کتاب مغنی ابن قدامه هم متنش متعرض شده هم شرحش، راجع به شرحش دیروز یک مقداری از عبارت ایشان را

خواندیم و حتی معلوم شد که یک تشدید هم در قصه دارند که نمی شود روایت قرعه را رد کرد، بعد می گوید:

و لنا ما روی عمران بن الحصین ان رجلا من الأنصار

این همین بحثی را که ما بعینه داریم، البته آن جا وصیت بود

أعتق ستة مملو کین فی مرضه لا مال له غیرهم فجزأهم رسول الله (ص) ستة أجزاء

و شش بخش

فأعتق اثنين و أرق أربعة

این حدیث معروفشان این است که گفت آن شخص قبول ندارم، گفت تو باید کشته بشوی، ضربت عنقه به قول خودشان این أعتق ستة مملوكين في مرضه لا مال له غيرهم، این لا مال له غيرهم به اصطلاح وصیت را در ثلث می خواهد قرار بدهد، این مطلب البته مبنی است بر یک خلاف بسیار معروف که آیا منجزات مریض هم از ثلث است یا نه، چون این جا عتق است، وصیت نیست فجزأهم رسول الله (ص) ستة أجزاء، اعتق ستة مملوكين، آن وقت عتق جز منجزات است، معلق به مرض ایشان نیست، این بحث را دارند که اگر عتق کرد، البته می گویم چون نمی خواهم فعلا وارد بحثش بشوم و این عتق در مرض فوت بود که استمرار به المرض إلى أن مات، این جا حکمش حکم وصیت است، ثلثش نافذ است نه همه اش، یک قولی هم هست که چون جز منجزات است کلش نافذ است، اگر شش تا مملوک را آزاد کرد هر شش تا، خب پس این اولا یک بحث خاص خودش را دارد، بحث منجزات مریض دارد که الان فعلا نمی خواهیم وارد بشویم، یا حالا در خصوص عتق مثلا قائل بشویم آن بحثش کنار. عمده اش این است که پیغمبر اکرم در این جا طبق این روایت فرمودند که دو تا از شش تا، یک سوم به اندازه یک سوم

و هذا نص في محل النزاع

الته نص هست اما این باید یک مقداری هم باز بحث منجزات مریض هم مطرح بشود

و حجة لنا في الامرين المختلف فيهما، و هما جمع الحرية و استعمال القرعة

چون ابوحنیفه می گفت از این شش تا هر کدام یک ثلثش آزاد می شود، از این شش تا هر کدام یک ثلثش آزاد می شود، آن وقت خود این شش تا سعی کنند دو ثلث دیگرشان را آزاد بکنند، آن وقت این نتیجه اش این می شود که ورثه هیچ چیزی از این عبد ها گیرشان نمی آید چون از این عبد ها هر کدامشان یک سومشان آزاد است، کار می کنند و دو سوم دیگرشان هم آزاد می شود اما بنا بر آن چه که در باب قرعه هست دو تا کاملا آزادند چهار تا هم ارث می شود، روشن شد؟ آن چهار تای دیگه هم به صورت ارث در می آید، دیگه جای مشکل ندارد، ورثه چیزی گیرشان می آید، در آن جا ورثه چیزی گیرشان نمی آید، این یک نکته ای که ایشان

دارد و هما جمع الحریة مرادش این است، اگر به قرعه رجوع نکردیم که مثلاً آن شخص گفته این نتیجه اش این است که به ورثه هیچی گیر نمی آید چون تمام شش تا یک جزئشان آزادند، تمام شش تا یک سومشان آزادند، آن دو سوم هم کار می کنند آزاد می شود پس چیزی گیر ورثه نمی آید اما به این راهی که گفتیم قرعه باشد ورثه چهار تا گیرشان می آید، این که می گوید جمع الحریة مرادش روشن شد؟ یعنی تماماً چهار تا، دو تا تماماً حزنند و چهار تا هم تماماً به عبدیت باقی می مانند

و استعمال القرعة و هو حدیث صحیح ثابت رواه مسلم و أبو داود و سائر أصحاب السنن

بخاری نقل نکرده

و رواه عن عمران بن الحصین الحسن و ابن سیرین

من کرارا عرض کردم این دو نفر از بزرگان اهل بصره اند، در بصره خیلی تاثیرگذارند، جز صحابه هم نیستند، جز تابعین اند، حسن بصری و محمد ابن سیرین، خیلی تاثیرگذارند این دو نفر، محمد ابن سیرین و حسن بصری، یک وقتی هم اشاره ای کردم هر دویشان پدرانشان مال سبی عین التمرند، این هم یکی از نقاطی است که در تاریخ اسلامی متأسفانه کم روی آن کار شده، کار شده اما این خیلی بیشتر کار می خواهد، وقتی که در زمان دومی عین التمر که نزدیک کربلاست گرفتند یک مدرسه ای در آن جا بود درش را هم قفل کرده بودند، بالاخره در را شکستند و وارد شدند، سی تا بچه، حالا گفته شده زردشتی، گفته شده یهودی، مسیحی، خیلی بچه های با استعداد، مدرسه تیزهوشان به قول امروز ما، خیلی مدرسه فوق العاده، این ها خیلی بعد ها تاثیرگذار بودند، این ها معروف اند به سبی عین التمر، این ها چون کم صحبت شده حالا من فقط یک اشاره ای کردم، حتی یک شخصی است به نام حمران، مهران که این غلام عثمان است و ادعا شده این که اهل سنت شستن پا را گرفتند این اصلش مال این است، این هم مال سبی عین التمر است یعنی این ها تاثیرگذارند به نحو خیلی عجیبی، خیلی قصه غریبی هم هست انصافاً، انصافاً در این جهت تیزهوشند، از این شخصیت هایی که به این ها مربوط می شود دو نفر خیلی عنوان دارند، یکی همین محمد ابن سیرین که سیرین پدرش است و یکی هم حسن بن یسار،

یسار هم جز همین سبی عین التمر است، عده ای هستند جز سبی عین التمر، این ها در تاریخ اسلام خیلی تاثیرگذارند، این کار بشود

خیلی موثر است

و أبو المهلب ثلاثة أئمة.

این سه بزرگ به قول خودشان

و رواه الإمام أحمد عن إسحاق بن عيسى

آن وقت روی مقداری استخراجات حدیث رفته که سند این حدیث درست است، البته این سندی را که از احمد نقل می کند از غیر از

این است، از شخصی به نام ابوزید، احمد ابو زید الانصاری، به نام ابی زید انصاری که اهل سنت یک مشکل کلی دارند فعلا وارد

این جا نمی شوم، عده ای را به عنوان صحابه مطرح می کنند که هیچی راجع به آن نمی دانند، فقط روی قانون عدالت صحابه، این

که این جا دارد قال احمد أبو زید الأنصاری رجلٌ من اصحاب النبی، این اشاره به این است که ما ایشان را نمی شناسیم چون صحابه

هست عدل است، داخل در حجیت خبر عدل می شود

و روی نحوه عن أبي هريرة عن النبي

این روی قواعد

من عرض کردم یک مقدار عباراتشان را می خوانم برای این که یک مقدار با کیفیت تفکر اهل سنت آشنا بشویم، دقت کردید چطور

شد؟ حدیث ابوزید انصاری را نشناخته، می گوید چون از اصحاب رسول الله است پس قابل قبول است

و لأنه حق في تفریقه ضرر

مراد از تفریق این است یعنی بگوییم از هر کدام یک سوم عبدند، روشن شد؟ چون این معنایش این است که دیگه ورثه ارث نبرند

فوجب جمعه بالقرعة

جمع این حریت را بکنیم با قرعه جمع بکنیم، من عرض کردم یک نکته ای را خدمتتان عرض کردم در قرن اول و دوم، لا ضرر زیاد در فقه آمده، چند دفعه این را گفتم دیگه، ببینید این جا الان لا ضرر، ضرر، در قرن سوم وقتی به تنقیح لا ضرر رسیدند به مشکل برخوردند، نه بخاری لا ضرر را قبول کرد نه مسلم قبول کرد، نه نسائی قبول کرد، این ها گیر کردند، به مشکل برخوردند، این مال زمانی است که هنوز به مشکل برخوردند، این یک

و دو نکته مهم در این جا خوب دقت بکنید، با لا ضرر تشریع کردند که من عرض کردم آن چه که در دنیای اسلام بود خوب دقت بکنید لا ضرر را مشرّع می دانستند، عرض کردیم از زمان مثل شیخ انصاری در بین اصحاب ما این بحث شد که لا ضرر نفی می کند، اثبات نمی کند، لا ضرر نفی می کند، اثبات نمی کند، این ها می خواستند با لا ضرر قرعه را اثبات بکنند، نکته فنی روشن شد؟ این ها می خواستند بگویند با لا ضرر در می آید پس قرعه بزنی چون اگر بگوییم یک سوم حر باشد این برای ورثه ضرر دارد پس بیایم رفع ضرر بکنیم، رفع ضرر به این که به قرعه رجوع بکنیم، روشن شد؟ این نحوه استدلال الان در دنیای اصول شیعه و فقه شیعه محل اشکال شده، لا ضرر را مشرّع نمی دانند، نمی دانم مطلب خدمتتان روشن شد؟ این که لا ضرر مشرّع نیست، این آن نکته اساسیش در حقیقت این جا بوده پس این را خواندم، چند دفعه تا حالا این مطلب را گفتم حالا خوب شد عبارت خودشان

و لأنه حق فی تفریق ضرر فوجب جمعه بالقرعة

ببینید، لذا من همیشه عرض کردم در قرن دوم آمدند کلمه فی الاسلام را هم اضافه کردند برای همین نکته بود، لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام بیشتر می خواستند به این به عنوان حکم شرعی نگاه بکنند، نه به لا ضرر به عنوان یک مفهوم عرفی مثلاً، مثل لا تظلمون و لا تظلمون، این ها می خواستند به عنوان یک حکم. معذرت می خواهم، نه به عنوان این که لا ضرر، چون لا ضرر را که ابتدائاً در مدینه عرض کردم، آنی که در کتاب موطا مالک آمده یک قصه ای بین دو نفر از افراد بود عمر به خاطر لا ضرر حکم کرد اما عمر آن لا ضرر را به پیغمبر نسبت نداده، یک نفری بود یک زمینی داشت پهلوش هم یک زمینی مال شخص دیگری بود آن ورش باز زمین آقا بود یعنی زمین شخص دیگری وسط بود، این می خواست آب را از زمین اول به زمین دوم برساند، این شخصی که در

وسط زمینش بود گفت آبت را از زمین من رد نکن، خب این نمی توانست، راه دیگری نداشت، ایشان گفت من راضی نیستم، این زمین من است، اجازه نمی دهم که شما آبت را از این زمین به آن زمین برسانی، من هم راضی نیستم اجازه نمی دهم. هر چی این گفت این که به نفع توست، آب از زمین تو رد بشود، گفت ولو به نفع من باشد راضی نیستم، قصه را پیش عمر برد، عمر گفت هر جور شده این آب را باید رد بکنید ولو از روی شکمت، تعبیر ولو علی بطنه، حتی اگر شده از روی شکم تو یعنی شکمش را پاره بکند که نهر آب رد بشود، ببینید دقت بکنید این در حقیقت لا ضرر در این فکری که موطا مالک نقل می کند یک قضیه اجرائی است یعنی در اجرای این حکم که مالک حق دارد جلوی تصرفات اجنبی را بگیرد خب این جا حق دارد، من مالک زمینم حق دارم، می گوید اما این کار تو منشا ضرر به این مالک دیگر می شود، این می خواهد آب را از این زمین، پس این لا ضرر مال اجراست نه مال تشریع، روشن شد؟ در حقیقت مثل این که الان مثلا قانون شهری شهرداری ها دخالت می کنند یک کسی می خواهد زمینش را چند طبقه بسازد، می گویند همسایه شما ضرر می کند، بیش از این مقدار نسازید، مثلا من باب مثال، یعنی این روایتی که آن ها نقل کردند این و تصادفا همان شخصی که این قصه را از عمر در کتاب موطا نقل کرده بعدش آمده و قال رسول الله لا ضرر، در موطا مالک، اسمش حالا یادم رفته، آن شخصی که این قصه را از عمر نقل می کند بلافاصله مالک از او نقل می کند قال رسول الله، آن وقت اشکال بخاری این است که این شخص جز صحابه نیست، اشتباه شده، این عمر را درک کرده اما رسول الله را درک نکرده، این جز صحابه نیست و إلا نمی شود مثلا مالک با آن جلالت شانش پیش آن ها مطلبی را بگوید بخاری بخواهد رد بکند، می خواهم این نکته فنیش هم بدانید، اشکال فنی بخاری، این شاید اصح سند حدیث همین باشد

پرسش: مرسل آورده؟

آیت الله مددی: نه گفته قال النبی، آن می گوید این درک نکرده، از صحابه شنیده، روشن شد؟

می خواهم تفکر، چون من می گویم نکته های فنیش را غالبا نمی گویم یعنی غالبا نمی گویم نه گاهی، حالا نکته فنیش هم

پس یک نکته بود لا ضرر یک مسئله اجرایی است، این در اختیار حاکم قرار می گیرد برای اجرای احکام شریعت اگر یک حکم منشا ضرر به همسایه ها شد این را حاکم بیاید جمع و جورش بکند، این را بیاید با همدیگه یک جوری بکند که نه این ضرر بکند نه آن، یک حکم اجرائی است یا نه در تشریع تاثیرگذار است، در خود احکام شریعت. این کلمه فی الاسلام که اضافه شد نتیجه اش این شد که رساندند به تشریع، اگر لا ضرر و لا ضرار تنها بود که خود ما هم عقیده مان همین است دیگه، این که بعضی ها نهی سلطانی گرفتند، نهی سلطانی نیست، اصلاً به نظر ما حدیث؛ آن چه هم که از امام باقر نقل شده که سند صحیح دارد پیش ما در قصه سمره ابن جندب آن هم همین است، این ظاهرش این طور بوده یک زمینی، باغ، باغ در اصطلاح لغت عرب حدیقه جایی است که درخت کاشته باشند و دیوار نداشته باشد، دیوار داشته باشد حائط می گویند، درخت نباشد مثلاً ضیعه می گویند، زمین می گویند، مزرعه می گویند، زرع می گویند، فی زرع له، این یک باغی داشته این را به یکی از انصاری ها فروخته یک نوع خرما، یک درخت خرما می خلی خوبی بوده این یکی را استثنا کرده، گفته این یکی مال من، آن وقت یکی از قضایای پیغمبر که الان هم متعارف است وقتی شخصی در ملک دیگری درخت داشت این هم جز اقصیه نبی است فرمودند به اندازه حریم این درخت ولو ملکش مال صاحب زمین است لکن صاحب درخت حق دارد از این استفاده بکند، حالا حریم حدودش چقدر است نمی خواهیم وارد بشوم، فرض کنید مثلاً چهار متر در چهار متر، می تواند این صاحب درخت این زمین مال این مالک زمین است اما چون درخت مال آن است، حق دارد بیاید بنشیند پای درختش میوه بچیند، یا بنشیند، این را اصطلاحاً حریم می گویند، و یک راهی هم پیغمبر گفتند قرار بدیم یعنی یک راهی قرار داده بشود تا شخص مالک از آن راه، از هر جایی نه، از آن راه بیاید پای درخت خودش، این را هم به عنوان حریم آن درخت قرار داده بشود، این کسی که مالک درخت است در آن مقدار حریم حق دارد استراحت بکند، از سایه درخت استفاده بکند، آن انصاری گفت این سمره این کار را کرده بدون اجازه از این راه وارد می شود یعنی یا الله ی نمی گوید، زن و بچه ما در باغ هستند این مراعات نمی کند، سمره هم گفت ملک من است هر کاری دلم بخواهد می کنم، آن وقت این درخت ملک من است، این راه را هم که شما قرار دادید و حریم است، روشن شد این قصه سمره چیست؟ بعد آن پیغمبر هم آن را قبول نکرد، بعد هم فرمودند برو درختش را

بکن که یک توضیحی هم اخیرا برای این کندن درخت عرض کردیم، اگر مطلب لا ضرر این باشد این هم مثل همان قصه عمر است، این هم مال اجراست، روشن شد؟ ما در بحث لا ضرر برای اولین بار این توضیحات کافی را عرض کردیم چون کلمات اصحاب ما متاسفانه یک جوری است، مخصوصا متاخرین که خیلی زحمت کشیدند، به نظر ما لا ضرر قدر متیقن از لا ضرر یک قاعده عمومی است برای اجرای احکام که گاهی اوقات در مرحله اجرا تضاد منافع افراد با همدیگه است، حاکم باید این را جمع و جورش بکند.

پرسش: بالاخره هر آئین نامه اجرایی مبتنی بر تشریع است

آیت الله مددی: نه این قانون نیست، این حکومت حکم ولایی است

پرسش: نهی سلطانی هم همان اجرا منظور است؟

آیت الله مددی: نهی نیست اصلا، نفی است، نهی سلطانی همان اجراست لکن با نفی

پس این حدیث همچنان که در کتاب موطا مالک آمده اولین بار در مدینه، اگر راستا باشد، ظاهرا کلامش، این در مقام اجرا، مثل این که یکی می بخواند ساختمان بسازد پنج طبقه، یکی می گوید این برا ما ضرر دارد یا آن خانه آن وری می گوید ضرر دارد یا مشکل درست می کند یا این خاک برداریش اما این یک تصور، یک تصور این که حدیث لا ضرر در تشریع است اصلا، در احکام دینی است، این با آن خیلی فرق می کند، آن چه که بین اصحاب ما معروف بوده تا مثلا همین زمان شیخ دویست سیصد سال قبل و هنوز هم عده ای قائلند این معنای دوم است مثل مرحوم نائینی و دیگران، این هایی که در لا ضرر قائلند این معنای دوم است نه معنای اول. این تفکری که از قرن دوم بلکه از اواخر قرن اول در دنیای اسلام آمده لا ضرر و لا ضرار این است و لذا من کرارا عرض کردم در کتب حدیث سنتا و شیعتا، اصلا شیعه که ما نداریم، سنتا بیشترین متن لا ضرر و لا ضرار است، در کتب لغت به مناسبت شرح غریب الحدیث بیشتر لا ضرر و لا ضرار است، در کتب فقه بیشتر لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام است، چون آن ها تقید به متن حدیث داشتند، در متن حدیث بیشتر لا ضرر و لا ضرار است، خوب دقت کردید؟ اما وقتی در فقه می خواهند بهش تمسک بکنند بیشتر مناسبت با لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام است، چرا فی الاسلام را اضافه کردند؟ چون برای این که روشن بشود تمسک به او در

احکام، در شبهات حکمیه، اما اگر لا ضرر فی الاسلام نباشد احتمال فی الاحکام هم هست که مثلاً مثل مرحوم نائینی قائلند، و

احتمال هم هست که اصلاً این مربوط به اجرائیات باشد، آن جامعه اسلامی این کار را بکند

وقت ما تمام شد، از بحث خارج شدیم، غرض من چون چند تا مطلب را گفته بودم این را می خواستم برایتان روشن بشود، می

خواستم باز هم عرض بکنم با تفکر اهل سنت روشن بشود. این تفکر در قرن دوم کاملاً جا افتاده بود، پس این ها به لا ضرر تمسک

کردند برای این حکم که به قرعه مراجعه بکنید، به لا ضرر و لذا مثلاً از زمان شیخ انصاری این عبارات بین ما مشهور شد که لا

ضرر مشرع نیست، لا ضرر فقط ضرر را بر می دارد، چیزی را نمی گذارد، این می خواهد بگوید چیزی را می گذارد.

پرسش: این ها آوردند که

آیت الله مددی: احسنتم، آن ها اصلاً هدفشان این بود پس این مطلبی را که ما الان داریم می گوییم در حقیقت با آن اتجاه عمومی که

در دنیای اسلام بود که بعد ها هم هست، هنوز هم هست نه این که فقط بود مثلاً در کتب زیدی همین یحیی ابن الحسین دارد، لا ضرر

و لا ضرار فی الاسلام، ایشان فی الاسلام هم دارد، البته ایشان قرن سوم است.

این اگر شما دیدید مخصوصاً با متن فی الاسلام اصلاً تفکر عمومی در فقه این بود، در فقه ما هم الان هست نه این که حالا فقط فقه

بود، لکن عرض کردیم با شواهدی که داریم این مطلب خیلی مشکل است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين